نصیحت های طلایی برای
جماعت های اسلامی

(فتوا در مورد اطاعت و بیعت)

تألیف:
شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله

مقدمه و تعلیق و تخریج احادیث:
مشهور حسن سلمان

مترجم:
عبدالسلام

فهرست

مقدمه محقق ۳

آنچه از نصوص پیداست ۲۷

مقدمه: فضیلت تیراندازی در راه خداوند متعال ۳۱

جهاد بهترین اعمال است ۳۵

برترین اعمال ۳۶

یادگیری جهاد و آموزش آن از جمله اعمال صالح است ۳۶

واجب بودن تعاون و همکاری در تقوی و نیکی و حرام بودن فرار از جنگ و پشت کردن ۳۷

حرام بودن تجاوز به حق دیگری ۳۹

مجازات کردن غیر شرعی ممنوع است ۴۰

حرام بودن حزبگرایی و تعصب نادرست ۴۱

حق را ملاک دوستی قرار دادن و آن را برای حق انجام دادن ۴۲

موالات و دوستی مؤمنان باید به اندازه اطاعت و بندگیشان باشد ۴۵

نکوهش کسی که بسیار عهد و پیمان با افراد را تغییر می‌دهد ۴۶

از اهل فساد پیمان نگیرید ۴۸

نکوهش ولایت و دوستی مطلق به حق یا باطل ۴۸

دریافت کردن مال برای کارهایی که سبب حمایت کردن جهاد در راه خداست ۵۰
خلاصه دین........ ۵۱
میزان، کتاب خدا و سنت رسولش می‌باشد ۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه محقق

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فهو المهتد، ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

اما بعد:

این رساله بسیار نافع و سودمند است که در آن شیخ الإسلام ابن تیمیه متعرض حزب گرایی در میان مسلمین می‌شود چنانچه جمعی از مسلمانان پیرامون شخصی جمع می گردند و نسبت به او تعصب خاصی پیدا می کنند و جهت اطاعت و مخالفت نکردن با او عهد و پیمان می بندند طوری که باید امر و نهی او را پذیرفت و در این کار مهم نیست شخص مورد نظر، صالح و نیکوکار و تابع وحی یا غافل و بدکار و تابع هوای نفس باشد.

برادر خواننده چه بسا سؤالاتی به ذهنت خطور کند که آیا چنین چیزی در میان مسلمانان ممکن است وجود داشته باشد در حالیکه در میان آنها افرادی اهل صلاح و تقوی و علم و عمل موجودند؟!!

در جواب آن می‌گویم: آری وجود دارد. به تحقیق که در قدیم و جدید برای مذاهب، روشها، اشخاص، هیئتها، جماعتها و دعوتها تعصب وجود داشته است که اصل آن دو چیز است:

اول اینکه: از جمله طبیعت بشری و اخلاقش این است که تنها در صورتی بر چیزی مجتمع می‌گردند که معتقد باشند در آن بهره و سودی وجود دارد و ممکن است این عقیده برای بعضی ناشی از نظر و استدلال یا تجربه و امتحان و برای بعضی دیگر ناشی از پیروی و تقلید از کسی باشد که معتقد به فضیلت و بزرگواری و کمال او هستند!!

دوم اینکه: از جمله طبیعت آنها این است که نسبت به چیزی که به آن عادت کرده و خو گرفته اند راضی و تسلیم باشند و به آن انس گیرند و در صورت یافتن مخالفی برای آن از خود تعصب نشان دهند و تمام سعی و تلاش خویش را به کار گیرند تا بتواند از آن در مقابل هجوم مخالفان دفاع نمایند و در این راه چیزی که به آن توجه نمی‌شود حق خواهی و آشکار شدن راستی به هنگام نزاع و اختلاف است.

در صورتی که این اخلاق و طبیعت بشری موجود نبود هیچ دین و مذهب و حزب و گروهی باقی نمی ماند ولی نکته مهم این است که در تمامی آنها حق تنها یک چیز است و کثرت نمی‌پذیرد.

در اینجا مسئله‌ای وجود دارد که باید به آن تصریح نمود و چنان در صدد روشنگریش برآمد که هیچ پوشیدگی در آن نمانده باشد. کسانی که در این عصر جزو کارگزاران اسلام محسوب می‌شوند و در میدان عمل اسلامی حضور دارند باید نسبت به تصحیح بسیاری از تصورات و مفاهیم خویش اقدام نمایند:

اولاً: نظرشان نسبت به رهبران و سرپرستان امورشان چیست؟

ثانیاً: در مورد چهارچوب، تنظیمات و مصطلحاتی که بکار می‌برند شفاف سخن بگویند.

ثالثاً: نسبت به بقیه مسلمانان نظر خویش را بیان دارند.

شیخ الإسلام در این رساله به معالجه در امر اول و آخری برآمده و تعدی و ظلم بر هر مسلمانی را حرام و هر کسی را که مرتکب آن شود و مسلمانان را با گفتار و کردار خویش به ناحق آزار دهد مورد سرزنش قرار می‌دهد و اظهار می‌دارد برای کسانی که در گروهی جمع هستند و معلمی بر آن سرپرست می‌باشد درست نیست که از استاد خویش در عقاب و ناراحت کردن یکی از مسلمانان اطاعت نمایند چون تنها امر و نهی کردن ملاک نیست بلکه باید تحقیق و جستجو نمود لذا در صورت صحت، عقوبت و ناراحتی باید به مقدار گناه باشد و از آن تجاوز ننماید.

اعلام می‌دارد در صورت ایجاد نزاع بین معلم و شاگرد یا استاد و دانشجو یا رئیس و مرئوس باید به طور دقیق تحقیق و بررسی نمود چون یاری نمودن از روی جهل و هوی حرام است، در هر صورت حق چه با نزدیکان باشد و یا با کسانی که از ایشان دورند فرقی نمی‌کند.

من نیز در مورد علاج مسئله دوم می‌گویم: در صفوف عاملان اسلامی در این زمان مجموعه‌ای از مفاهیم وجود دارد و باید به تصحیح آن اقدام نمود و تصحیح ننمودنشان موجب ریشه دار نمودن پیوندهایی خواهد شد که باعث متفرق گشتن دلها و پراکنده شدن تلاشها خواهد گردید و مانع از استفاده و بهره گیری آگاهانه از تجارب عاملان اسلامی در اکناف زمین خواهد شد و نهایتاً تجارب بلا استفاده باقی خواهد ماند.

از جمله چیزهایی که تصحیح نمودنشان از طرف اکثر افراد حرکتهای اسلامی لازم است عبارتند از:

اولاً: مفهوم بیعت. ثانیاً: مفهوم جماعت.

شیخ الإسلام ؒ متعرض مسئله اولی می‌شود لذا بیایید با هم در سخنش تأمل و اندیشه کنیم: «برای هیچکدام از معلمین و کسانی که مشغول تعلیم دیگران هستند این حق وجود ندارد که از نفری عهد و پیمان بگیرند تا در تمام چیزهایی که او می‌خواهد موافقش باشند و یا کسی را که او دوست دارد دوست بدارند و یا دشمنانش را دشمنی کنند، بلکه انجام دهنده چنین کاری از جمله افرادی چون چنگیز خان و امثال او می‌باشند چون آنها موافقان خویش را دوست و یاور و هر کس مخالف با آنها بود دشمن و باغی می‌دانستند، لذا عهد و پیمان خدا بر همه لازم و واجب است و همگی باید از خدا و رسولش اطاعت کنند و از آنها پیروی و هر آنچه را تحریم کرده اند حرام بداند». برای بیان مطلب توضیحی لازم است و آن اینکه:

زمانی که جهان اسلام به سبب نادانی و پشت کردن به احکام اسلامی و تفرقش در سراشیبی سقوط قرار گرفت و دنیای غرب توانست بیشترین قسمتهای ممالک اسلامی را با سلطه نظامی، سیاسی و فرهنگی تحت نفوذ خویش در آورد و در نتیجه صدمات شدیدی بر پیکره نظام اسلامی فرود آورد؛ در نتیجه آن و تحت تأثیر این مصائب مردانی کمر همت بسته و آستینها را بالا زده و امت را به قیام و نهضتی بیدار برای نجات دعوت کردند و برای بازگرداندن فرهنگ و تمدن اسلامی چیزی که یک منهج زندگی به طور کامل است تلاش قابل ستایشی را بعد از آنکه این حقیقت و راستی در دلها دچار تزلزل شده بود، انجام دادند.

در جواب این دعوتگران تلاشگر جمعی لبیك گفته و دعوتشان را اجابت نمودند و پیرامونشان جمع شدند در نتیجه چیزی را که ما حرکت اسلامی معاصر نام نهاده ایم پا به عرصه وجود نهاد، این حرکت در قالب تنظیمات و تشکلهایی جلوه گر شد و یك امر طبیعی هم بود که این تشکلها مسلمانان را به همراهی با خود دعوت نمایند تا تلاشها را در کنار هم قرار دهند و برای تحقق این امر از نصوصی قطعی یاری گرفتند [و این حق است] که در نهایت آن حجت اقامه می‌گردید و مشکلات و گرفتاریها رفع می‌شدند.

آشکار کردن و ابراز نمودن نصوص معینی از وحی در اوقات استثنائی امری ساده و آسان نمی‌باشد. لذا این کار بر کسانی که دست اندرکار انجام آن هستند لازم می‌دارد که دارای علم شرعی چیزی که مبنایش کتاب و سنت است، باشند و شناخت کافی به نسبت زمانی که بشریت در آن قرار دارد داشته باشد، بعد از آن باید بتوانند بین نصوص و واقع رابطه ایجاد نمایند طوری که واقع را به سبب نداشتن علم شرعی به سقوط نکشانند و یا به سبب جهل به واقع نصوص را ناکارآمد و در سراشیب سقوط قرار ندهند که این امر منجر به انحرافاتی خواهد شد که خطرات آن یکسان نمی‌باشد.

خلاصه، نصوصی که در میدان عمل اسلامی خود را نمایانده است و دارای نتایج تربیتی بسیار بزرگی است آنهایی هستند که به بیعت نمودن و ملزم کردن به اطاعت و اجتماع دعوت می‌نمایند نصوص در این معنی بسیار است که ما به ذکر بعضی از آنها اکتفا می‌کنیم و همراه با آن خطراتی که نسبت به فهم معانی آن در کمین است را اشاره می‌نماییم.

مسلم در صحیحش از ابن عمر ﷺ از رسول الله ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «**مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لاَ حُجَّةَ لَهُ وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**» «کسی که از اطاعت دست برمی‌دارد در حالی خداوند را ملاقات می‌کند که برای کار خویش حجت و دلیلی ندارد و هر کس بمیرد و بیعتی بر گردن نداشته باشد با مرگ جاهلیت مرده است». و همچنین مسلم در صحیح و احمد در مسند و نسائی در المجتبی از طریق ابوهریره حدیث مرفوعی را روایت می‌کنند که در آن رسول الله ﷺ می‌فرماید: «**مَنْ خَرَجَ مِنْ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عِمِّيَّةٍ يَغْضَبُ لِعَصَبَةٍ أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصَبَةٍ فَقُتِلَ فَقِتْلَةٌ جَاهِلِيَّةٌ، وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي يَضْرِبُ بَرَّهَا وَفَاجِرَهَا وَلاَ يَتَحَاشَى مِنْ مُؤْمِنِهَا وَلاَ يَفِي لِذِي عَهْدٍ عَهْدَهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُ**» «هرکس از اطاعت خارج شود و جماعت را رها کند و در آن حال بمیرد با مرگ جاهلیت مرده است، و هرکس زیر پرچمی که هدفش معلوم نیست بمیرد و به خاطر قوم و خویشش خشمگین شود و یا به سوی طائفه و قومی دعوت نماید مرگش جاهلی خواهد بود و هرکس بر علیه امتم خارج شود و خوب و بدش را بزند و به مؤمنان آن اهمیت ندهد و پیمان صاحبان عهد را رعایت نکند چنین کسانی از من نیستند و من هم از آنها نیستم». این نصوص و هر آنچه در این معنا وارد شده اند قضایا و مسائل مهمی را در شرایط زمانی ما در طبیعت حرکت اسلامی طرح می‌گردانند... که بارزترین آنها دو مسئله مهم می‌باشند:

مسئله نخست اینکه: آن بیعت واجبی که مسلمان به سبب ترک کردنش گناهکار خواهد شد، چیست؟ آیا منظور از آن، بیعت با یک استاد و یا رئیس یک تشکیلات اسلامی است؟ و آن استاد و آن رئیس تشکیلات که اهلیت برای بیعت نمودن را دارند

چه کسانی هستند؟ اساتید بسیارند و تشکیلات و تنظیمات متعددند!! یا اینکه این بیعتی که مسلمان به سبب ترک کردنش دچار گناه می‌شود برای حاکم مسلمانی است که جهت حاکمیت شرع خداوند به پا خاسته است؟

در صورتی که معنی مشخص همین باشد و مسلمانان فاقد حاکمی باشند که اهلیت شرعی و واجب برای بیعت کردن را دارد آیا در این حالت دچار گناه می‌شوند؟ یا فقط زمانی که حکومت اسلامی برپا گردد و مسلمانی حاضر به بیعت کردن نباشد دچار گناه می‌شوند؟

آنچه از مجموع نصوص مربوط به بیعت کردن برایمان آشکار می‌شود این است که بیعت واجب، بیعتی است که برای حاکم مسلمان از دیگران گرفته می‌شود و این واجب است که مسلمانان در صورت قدرت به خاطر ترک آن گناهکار می‌شوند و در این صورت نیز اگر ناتوان از آن باشد یا شروط آن کامل نگردد گناه نیز منتفی می‌گردد. والله أعلم.

چیزی که ما را ملزم به ذکر حدیث بیعت نموده است بحث بسیار در زمینه آن در جریان حرکت جمعی اسلامی است بسیاری از تشکیلاتهای اسلامی برای تأثیر گذاشتن بر دیگران آن را به میان می‌کشند تا آنها را وادار به همراهی با خویش در تنظیمات خود گردانند و از اینجا نتیجه می‌گیرند که هرکس بیعتی چون بیعت تنظیمات و تشکیلاتی را به گردن نگیرد گناهکار است و ممکن است در صورت بیعت ندادن با مرگ جاهلی دنیا را ترک نماید!!.

این اشتباه در فهم مسئله منجر به موضع گیری متشنج و ناگوار می گردد.

خواننده گرامی ما سخنان متعددی از علمای معروف را در این زمینه برایتان بازگو می‌کنیم تا موجب وضوح امر و آشکار شدن مسئله گردد و حق بصورت آشکار ظاهر شود طوری که هیچ پوشیدگی و خفایی در آن نماند.

امام احمد در «مسائل ابن هانیء» شماره۲۰۱۱ بعد از آوردن این فرموده رسول الله ﷺ «**مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**» «هرکس بمیرد و فاقد امام باشد با مرگ جاهلیت مرده است». در جواب اسحاق بن ابراهیم بن هانیء که از معنی حدیث می‌پرسد می‌گوید: «**تدري ما الإمام؟ الذي يجتمع المسلمون عليه كلهم. يقول: هذا إمام، فهذا معناه**» «می‌دانی امام کیست؟ کسی است که مسلمانان همگی بر امامتش اجتماع نمایند، این امام است و معنایش همین است».

کشمیری در فیض الباری۴/ ۵۹ گوید: «**اعلم أن الحديث يدل على أن العبرة بمعظم جماعة المسلمين، فلو بايعه رجل أو اثنان أو ثلاثة فإنه لا يكون إماماً ما لم يبايعه معظمهم، أو أهل الحلّ والعقد**» «بدان که حدیث دلالت می‌کند بر اینکه اعتبار به بیشترین جماعت مسلمانان است بنابراین اگر یک و یا دو و یا سه نفر با کسی بیعت کنند امام نخواهد بود تا زمانیکه بیشترین آنها یا اهل حل و عقد با او بیعت نمایند».

می‌گویم: بر این اساس تهدید و عقاب به خاطر ترک بیعت که در حدیث رسول الله ﷺ آمده است که فرمود: «**مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**» «هرکس بمیرد و بیعتی بر گردن نداشته باشد با مرگ جاهلیت مرده است» بر او منطبق نمی‌گردد مگر به خاطر امامی که مسلمانان به دورش جمع شده و با او بیعت کرده اند، ولی در صورتی که فاقد چنین امامی باشند این وعید و تهدید برآنها قابل انطباق نیست. شاهد سخن، فرموده رسول الله ﷺ است که حذیفه را راهنمایی

می‌کند در صورت نبودن جماعت و امام کناره گیری و اعتزال نماید آیا می‌توان معتقد بود که رسول الله ﷺ حذیفه را راهنمایی کرده تا بر اساس مرگ جاهلیت بمیرد چنین اندیشه‌ای خطاست. بر این اساس اشتباه کسانی که به این حدیث متمسک می‌شوند تا بیعت با امامی را قبل از برپا کردن دعوت و روشنگری اثبات کنند روشن می‌گردد، و لازم به دانستن است که رسول الله ﷺ تنها زمانی که حق آشکار و بیان شده بود با انصار بیعت کرد و آن هم بیعت گرفتنش تنها به خاطر ایمان آوردن و متمسک شدن به فضایل اعمال و دوری جستن از منکرات بود و بیعت دوم نیز که با انصار منعقد گردید برای تحقق بخشیدن به امکان هجرت و محکم نمودن موقف انصار نسبت به رسول الله ﷺ و مطمئن شدن نسبت به پاکی و صفای جو حاکم بر مدینه بود.

آلوسی در تفسیرش زیر آیه ﴿وَيُزَكِّيهِمۡ﴾ در سوره الجمعۀ سخن از رابطه بین متصوفه به میان می‌آورد و در موردشان می‌گوید: «...رابطه را اظهار داشته و در موردش می‌گویند: به برکت آن دل آماده دریافت فیض و بخشش می‌گردد که برای اثبات آن دلیلی از شارع بزرگ اسلام ﷺ و از جانشینانشن نیافته‌ام که قابلیت آن را داشته باشد و به آن اعتنا نمود بلکه تمام آن چیزهایی را که در این زمینه اظهار می‌دارند و آن را دلیل به حساب می‌آورند خالی از ایراد نیست و بیشتر آنها چون متمسک نمودن به ریسمانهای ماه است، و اگر ترس از طولانی شدن کلام نبود آنها را همراه هر آنچه که در بردارند بیان می داشتم».

شما به این عالم بزرگوار که اطلاعات وسیعی دارد و آگاه به سخنان طرفداران این طریقه در استدلال بر رابطه و توجه است بنگرید که دلیلی قابل اعتماد از آنها سراغ ندارد و به چیزی از سخنانشان رضایت نمی‌دهد آیا ممکن است احادیث مورد بحث از او مخفی مانده باشد در حالیکه نزد کسانی که در طلب علم مبتدی هستند این احادیث مشهور است تا چه رسد به امثال او که متبحر و دارای علم فراوان است.

و به فرض مخفی ماندنش بر او آیا این احادیث بر امثال شیخ الإسلام ابن تیمیه، نیز مخفی می‌ماند. آنجا که از او سؤال می‌شود آیا برای تازه شروع به کار کرده جایز است که به معلمش تعهد دهد که در صورت حق یا باطل همراه او باشد و با هرکس که با او دشمنی کند دشمن و با هرکس او دوستی نماید دوست باشد؟ که جوابش در همین رساله موجود است و به هیچ وجه احادیث مذکور را مورد توجه قرار نمی‌دهد، در صورتی که اینجا محل توجه به آنها بود برایشان پوشیده نمی‌ماند این را هر فرد آگاه به کتابهایش می‌داند مخصوصاً توجه به کتاب «**السياسة الشرعية في إصلاح الراعي والرعيّة**» گواه بر مدعی است.

از این گذشته وقتی که از ابن عابدین: سؤال می‌شود: یک صوفی از فردی بیعت می‌گیرد آنگاه فرد مورد نظر شیخ دیگری را برگزیده با او نیز تعهد و پیمان می‌بندد، آیا عهد و پیمان اولی بر او لازم است یا عهد و پیمان دومی؟ ایشان همانگونه که در (تنقیح الفتاوی الحامدیة۲/ ۳۳۴) مسطور است می‌گوید: «**لا يلزمه العهد الأول ولا الثاني، ولا أصل لذلك**» «نه پیمان اولی و نه عهد دومی هیچکدام بر او لازم نیست و این امر فاقد هرگونه اصلی است». به همین صورت سیوطی در (الحاوی للفتاوی۱/ ۲۵۳) و

محمود خطاب السبکی در (الدین الخالص۲۹۰/۶) متذکر این مسئله شده اند: «اما آنچه که در مورد بعضی از متصوفه زمان ما روی می‌دهد که دست خویش را در دست مردان و زنان می‌گذارند و با آنها عهد و پیمان می‌بندند که شاگردشان باشند تا آنها نیز شیخ آنها گردند و در نتیجه گاهی به وسیله خوردن اطعام در منزلشان در اموالشان شریک می‌شوند و گاه مالیاتهایی بر مالشان قرار داده تا آنها در وقت معین بپردازند مثل اینکه جزیه است که با زور و قهر دریافت می‌شود اینکار جرم و فساد است و خارج از حد و مرز شرع است و عقل نیز آن را نمی‌پسندد از خداوند برای خود و جملگی امت کمال هدایت و همه توفیق را خواستارم».

در این کار تنها علمای متأخرین منکر آن نشده اند بلکه عالمی از بزرگان معتمد تابعین در این زمینه سبقت جسته است او مطرف بن عبدالله بن شخیر است. ابونعیم در (الحلیة ۲/ ۲۰۴) و از همان طریق او، ذهبی در (سیر أعلام النبلاء۱۹۲/۴) با سند صحیح از مطرف روایت می‌کند که گفت: ای بندگان خدا، بخشش کنید و نیکی نمایید که تنها وسیله بندگان برای رسیدن به خداوند دو فضیلت خوف و طمع است. روزی پیش او رفتم در حالیکه چیزی را می‌نوشت که از جمله آن امثال این کلمات بود: «**أن الله ربنا، ومحمداً نبینا، والقرآن إمامنا، ومن کان معنا کنا... وکنا له...، ومن خالفنا کانت یدنا علیه، وکنا وکنا**» «الله پروردگار ما و محمد ﷺ پیامبر ما و قرآن پیشوای ماست هرکس با ما باشد ما نیز با او هستیم و هرکس مخالف ما باشد همگی بر علیه او خواهیم بود». گفت: این نوشته را بر تک تک مردان عرضه داشتند به او گفتند: ای فلانی آیا به آن اقرار دارید؟ تا نوبت به من رسید. گفتند: ای جوان آیا تو اقرار می‌نمایید؟ گفتم: نه.

زید گفت: بر آن جوان عجله نکنید. ای جوان نظر شما چیست و چه می گویید؟ گفتم: خداوند در کتابش عهدی بر من نهاده است لذا من هرگز غیر از آن عهد و پیمان ملزم به عهدی نخواهم بود، سپس افراد از آخر به اول یکی یکی برگشتند هیچکدام به آن اقرار ننمودند در حالیکه آنها سی نفر از زاهدان بودند.

زید بن صوحان شبها را به قیام می‌ایستاد و روزها را روزه می گرفت و هرگاه شب جمعه فرا می‌رسید آن را احیا می کرد و در آن شبها اگر زنش پیش وی می‌آمد ناراحت می‌شد و از ملاقات با او در آن شبها پرهیز می‌نمود. گزارش کردار او به سلمان رسید. به منزلش آمد و حال زید را جویا شد. همسرش گفت: در خانه نیست. آنگاه سلمان گفت: سوگندت می‌دهم که طعامی درست کنی و زیباترین لباسهایت را بپوشی. آنگاه به دنبال زید فرستاد، زید که آمد سلمان به طعام نزدیک شد و گفت: ای زید تو هم بخور. در جواب اعلام نمود که من روزه هستم. گفت: ای زید بخور و دینت را ناقص مکن به درستی که بدترین سفرها، سفری است که درآن به نفس زنان، بیفتید و در آن بر خود سخت گیرید و گفته شده: از حیوان بیشتر از حد توانایی بار می کشید. چشم تو بر تو حقی دارد و بدن تو بر تو حقی دارد و همسرت بر تو حقی دارد. ای زید بخور. آنگاه زید خورد و آنچه را انجام می‌داد از انواع سختگیری را ترک کرد[1].

آنچه از این جریان فهم می‌شود مسئله انکار کردن مطرف بر آن است و زید در آن روزگار از جمله افراط کنندگان در اطاعت و بندگی بود و سرانجام ایشان آنچه را

۱- تاریخ بغداد ۸/ ۴۳۹.

انجام می‌داد همانگونه که گذشت ترک کرد، گرچه مطرف از جمله کسانی نبود که از جماعت دور باشد چون او همانگونه که در«الحلیۀ۲/ ۲۰۸» آمده می گوید: «هیچ بیوه زنی که در منزل خویش سکنی گزیده محتاج‌تر از من به جماعت نیست». اما ایشان: در مقابل شرع گردن کج و مطیع و از اهل بدعت دور بود. از جماعت خوارج حروریه پیش او آمدند و ایشان را به عقیده خویش دعوت کردند در جوابشان اظهار نمود: اگر دو نفس داشتم با یکی از آنها با شما بیعت کرده و دیگری را باز می‌داشتم اگر آنچه می گویید هدایت و حق بود نفس دیگرم را نیز به پیروی وامی داشتم و اگر گمراهی بود نفسی هلاک و باز برایم نفسی باقی بود اما چکار کنم تنها یک نفس دارم نمی‌توانم آن را فریب دهم[1].

خلاصه اینکه: اعتقاد داشتن به اینکه بیعت دادن به مشایخ و جماعات و احزاب به خاطر وجود احادیثی که بیعت با امیر مؤمنان را واجب می داند مشروع است سخن ناسنجیده و نشان از عدم آگاهی و بصیرت است هیچگونه شباهتی بین بیعت مشایخ و دیگران و بیعت کردن با امیرالمؤمنین وجود ندارد، چون آثار بیعتها با همدیگر اختلاف دارند که در صورت وجود مشابهت ابن تیمیه و ابن عابدین و سبکی و دیگران از آن مطلع می‌شدند و آثاری بر آن مترتب می‌شد که هیچ عاقلی آن را بر زبان نمی‌آورد تا برسد به کسی که عالم و فقیه باشد.

بعد از این، چیزی که می‌ماند این است که بگوییم: بیعت کردن بر امورات جزئی که از نظر اسلام مشروع باشند آن هم با اختیار، بدون اینکه واجد آثار بیعت کردن با

۱- طبقات ابن سعد۱۴۳/۷، سیر أعلام النبلاء۴/ ۱۹۵.

امیرالمؤمنین باشد جایز است حال مهم نیست در عهد و پیمان گرفته شده ملزم به یک اطاعت معین و مشروع گرداند یا ملتزم به انجام عملی بین خود و دیگران شود به شرطی که هیچ ممنوعیت شرعی به دنبال نداشته باشد.

در مورد اولی چیزی را که امام بخاری در تاریخ الکبیر۳۹/۶ در شرح حال عباد بن میسره منقری تمیمی آورده بیان می‌داریم که ایشان متعهد می‌شود هر شب هزار آیه از قرآن را قرائت نماید و در صورت عدم قرائت فردایش روزه باشد این کار بر او سخت آمد پیش ابن سیرین رفت. در جواب به او گفت: من در مورد عهد و پیمان با خداوند چیزی نمی‌گویم به عهدی که با خداوند بسته اید وفا کنید.

حسن بصری رحمه الله گفت: خداوند هیچ نفسی را به زیادتر از حد توانایی مکلف نکرده است لذا سوگندش را کفاره دهد.

در مورد دومی سخن مادر مؤمنان، عائشه رضی الله عنها، به ابن ابی شائب که قصه گو و داستانسرای اهل مدینه بود می‌باشد که به او گفت: سه چیز وجود دارد که در موردشان باید با من بیعت کنی و در صورت عدم بیعت با تو می‌جنگم و دشمنی خواهم کرد. در جواب سؤال کرد آن سه چیز را بیان دارید من با تو ای مادر مؤمنان بیعت می‌کنم. فرمود: از سجع در دعا کردن پرهیز کنید چون رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و اصحابش آن را انجام نمی‌دادند. (اسماعیل استاد امام احمد کسی که این اثر را روایت کرده می‌گوید: ام المؤمنین، عائشه، گفت: من معاهد رسول خدا و اصحابش بودم و آنها آن را انجام نمی‌دادند). در هر جمعه یکبار برای مردم قصه بگو، اگر نتوانستید دو بار و اگر نتوانستید سه بار آن را انجام دهید و کاری نکنید مردم از کتاب خدا خسته شوند، نکند خودت پیش مردم بروید در حالیکه با خود سخن می‌گویند، سخنان را با

قصه هایت قطع نکنید بلکه آنها را رها کن اگر خود پیشت آمدند و از تو خواستند برایشان قصه بگو[1].

و از آن جمله کلام امام قرطبی در تفسیرش۳۳/۶ در مورد آیه ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِ﴾ [مائده: ۱] می باشد زجاج گوید: معنی آن این است که در عهد و پیمان خداوند را بر خود و عهد و پیمان همدیگر رعایت و به آن وفا کنید و این امر به قولی راجع به عموم و به آن دلالت دارد، چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «**مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدّ**» «هرکس کاری را انجام دهد و دستور ما بر آن نباشد آن کار مردود است». ابن اسحاق بازگو می کند که افرادی از قبایل قریش در منزل عبدالله بن جدعان به خاطر بزرگواری و نسب او جمع شدند عهد و پیمان بستند هرگاه مظلومی را در مکه یافتند از اقوام باشد یا دیگران او را حمایت کنند تا زمانیکه ظلم از او برطرف گردد، قریش آن را پیمان جوانمردان «حلف الفضول» نامیدند و این همان چیزی است که رسول الله ﷺ در موردش می‌فرماید: «**لَقَدْ شَهِدْتُ فِى دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدْعَانَ حِلْفًا مَا أُحِبُّ أَنَّ لِى بِهِ حُمْرَ النَّعَمِ وَلَوِ أُدْعَى بِهِ فِى الإِسْلاَمِ لأَجَبْتُ**» «در منزل عبدالله بن جدعان پیمانی را بستم که برایم از شتران سرخ موی بهتر و محبوبتر بود در صورتی که کسی در دوران اسلامی نیز مرا به رعایت آن فرا خواند دعوتش را پاسخ می گویم». این پیمان همان معنی قصد شده در این فرموده رسول الله ﷺ می‌باشد آنجا که می‌فرماید: «**وَأَيُّمَا حِلْفٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَمْ يَزِدْهُ الْإِسْلَامُ إِلاَّ**

۱- امام احمد در مسندش آن را تخریج و همانگونه که در فتح الربانی ۲۸۷/۱۹ آمده سندش خوب است.

شِدَّةً» «هر پیمانی که در دوران جاهلیت منعقد گشت اسلام آن را قوت بخشید». زیرا آن موافق با شرع بود به دلیل اینکه در آن دستور به حمایت از مظلوم داده می‌شود اما عهد و پیمانهای فاسد و باطلی که بر اساس ظلم و غارت شکل گرفته بودند اسلام آنها را نابود و از بین برد، الحمد لله رب العالمین [1].

ابن اسحاق می‌گوید: آن زمان که ولید بن عتبه امیر مدینه بود و مالی را که متعلق به حسین بن علی بود به نفع سلطان دستور به مصادره اش داد. حسین به او گفت: سوگند به الله یا انصاف را در مورد من رعایت می‌کنید یا شمشیر به دست گرفته و در مسجد رسول الله ﷺ برمی‌خیزم و مردم را به پیمان جوانمردان فرا می‌خوانم. عبدالله بن زبیر گفت: من هم به الله سوگند می‌خورم اگر مرا دعوت کند شمشیر به دست گرفته و همراه او قیام می‌کنم تا به حقش می‌رسد یا همگی در آن کشته می‌شویم. جریان به مسور بن مخرمه رسید ایشان نیز همانند آن سخنان را بیان داشت. عبدالرحمن بن عثمان بن عبیدالله تمیمی نیز وقتی جریان را شنید همان سخنان را بر زبان جاری کرد و آنگاه که جریان به ولید رسید حقش را برگرداند.

و از آن جمله عهد و پیمان حذیفه و پدرش حسیل با مشرکین در کمک نکردن به پیامبر ﷺ بر علیه آنها و همراه او جنگ نکردن می‌باشد.

مسلم در صحیحش و احمد در مسندش از حذیفه بن یمان روایت می‌کنند که گفت: مرا از حضور بدر منع نکرد جز عهد و پیمانی که با مشرکان بسته بودم. می‌گوید: کافران قریش ما را گرفتند و گفتند: آیا شما قصد دارید پیش محمد بروید؟

۱- شرح ثلاثیات مسند امام احمد بن حنبل ۱۶۲/۲- ۱۶۷- ۱۶۸ را ملاحظه نمایید.

در جواب گفتیم: ما قصد او را نداریم و فقط می‌خواهیم به مدینه برویم. از ما عهد و پیمان گرفتند که به سوی مدینه منصرف و همراه رسول خدا در جنگ شرکت نکنیم. ما هم خبر را به رسول الله ﷺ رساندیم. فرمود: به مدینه بازگردید سپس فرمود: با آنها عهد و پیمان را رعایت کنید و از خداوند علیه آنها یاری می‌طلبیم.

ابن قیم در الهدی۱۳۹/۳ می‌گوید: از جمله هدایت رسول الله ﷺ این است هرگاه یکی از اصحابش با دشمنانش عهدی می بست هرچند با رضایت ایشان هم صورت نمی‌گرفت ولی در صورتی که مضر به حال مسلمانان نبود آن را تأیید می‌کرد همانگونه که عهد و پیمان حذیفه و پدرش حسیل را با مشرکان که متعهد جنگ نکردن همراه پیامبر ﷺ را امضاء و به آنها گفت: از جنگ منصرف و عهد و پیمان را رعایت و ما از خداوند علیه آنها کمک و یاری می‌طلبیم.

و از آن جمله بیعت گرفتن امام بزرگوار شهید ابو عبدالله احمد بن نصر بن مالک بن هیثم خزاعی مروزی با مردم بر مخالفت کردن کسی که معتقد به مخلوق بودن قرآن است می‌باشد و تلاش برای ایجاد یک دگرگونی اساسی در روزگار الواثق خلیفه عباسی بود. لذا بر این اساس بیعت گرفت (و امام احمد بن حنبل نیز او را مدح و ستایش نمود) او در این حرکتش توانست قلوب اهل بغداد را مالک شود و در میان افرادی که با او عهد و پیمان بسته بودند نفری را بر غرب بغداد و یک نفر دیگر را بر شرق بغداد کار گذاشت و با جمله کسانی که با او بودند قرار گذاشتند که در شب پنج شنبه ماه شعبان سال ۲۳۱هـ قیام را آغاز نمایند و علامت شروع قیام را زدن طبل قرار دهند، ولی دسته‌ای از سفهاء و افراد نادان شب چهارشنبه یک شب قبل از قرار شروع به زدن طبل کردند آنها گمان کرده بودند همان پنج شنبه شبی است که برایش

خود را آماده کرده اند، لذا بسیار طبل زدند و کسی جوابشان را نداد. اسحاق بن ابراهیم آن زمان در بغداد نبود برادرش محمد بن ابراهیم جانشین او بود. ایشان غلامی داشت که به او رحش می‌گفتند او را دنبالشان فرستاد آنها را آوردند و در مورد علت کارشان از آنها سؤال کرد اما کسانی که طبل زده بودند هیچکدام معلوم نشدند، نفری که بیشتر در حمامها کار می‌کرد و یک چشمش آسیب دیده بود و به او عیسی الأعور می‌گفتند را آوردند به زدن تهدیدش کردند ایشان به دو فرزند اشرس که قبل از موعد طبل را به صدا در آورده بودند و احمد بن نصر بن مالك و دیگرانی که می‌شناخت، اعتراف نمود. همان شب به دنبال آنها رفتند بعضی را دستگیر کردند، طالب را که احمد بن نصر بر طرف غرب نهاده بود و همچنین ابوهارون السراج مأمور جانب شرقی از طرف احمد بن نصر را دستگیر کردند یك شبانه روز همراه عیسی اعور به دنبالشان گشتند و سرانجام در شرق و غرب بغداد آنها را به زندان انداختند. ابوهارون و طالب را به وسیله هفتاد رطل آهن بستند[1]، و دیگران را نیز همینطور به بند کشیدند؛ در منزل فرزندان اشرس دو پرچم سبز رنگ را در یك چاه که مقداری قرمزی در آن بود یافتند و یکی از یاران محمد بن عیاش مأموریت بیرون آوردنش را به عهده گرفت که ایشان عامل جانب غربی و عباس بن محمد بن جبریل قائد خراسانی نیز عامل جانب شرقی حکومت بودند. آنگاه یکی از نزدیکان احمد بن نصر را آورده و تهدید کردند ایشان نیز به همان چیزی که عیسی اعور اعتراف کرده بود اقرار نماید. به نزد احمد بن نصر که در حمام بود رفتند. ایشان به مأموران حاکم گفت: این منزل من است اگر

۱- رطل یك وسیله سنجش و معادل ۸۴ مثقال است. مترجم

پرچمی یا وسایل جنگی و یا چیزی دیگر را یافتید همگی همراه خون من برایتان مباح باشد. ولی در نتیجه جستجو چیزی را نیافتند سرانجام ایشان را پیش محمد بن ابراهیم بن مصعب بردند. او را با دو زنجیر بسته همراه دو نفری که اقرار نموده بودند و دو فرزندش و نفری که او را پنهان کرده بود پیش امیرالمؤمنین الواثق که آن هنگام در سامره بود فرستادند. الواثق نسبت به محل آنها اطلاع یافت. ابن داود و اصحابش را احضار نمود و یک مجلس عمومی را برایشان ترتیب داد تا آنها را بیازماید و حالشان را کشف کند. جملگی افراد در حضورش همراه زندانیان جمع شدند و چنانکه می‌گویند: ظاهراً احمد بن داود به وسیله تهدید به قتل او را به حضور در آن مجبور کرده بودند، هنگامی که احمد بن نصر را آورند الواثق در مورد اخلال و آشوب از او چیزی نپرسید و همچنین در مورد اینکه قصد خروج بر علیه او را داشته با او مناظره و گفتگو نکرد بلکه به او گفت: ای احمد در مورد قرآن نظرت چیست؟ جواب داد: قرآن کلام خداست. سؤال کرد: آیا آن مخلوق است؟ جواب داد: آن کلام خداست. سؤال نمود: در مورد پروردگار چه می‌گویید؟ آیا در قیامت دیده می‌شود؟ جواب داد: ای امیرالمؤمنین، از رسول خدا به ما رسیده که فرمود: «**تَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لاَ تُضَامُونَ فِي رُؤْيَتِهِ**» «پروردگارتان را می‌بینید همانگونه که ماه را می‌بینید و در دیدنش شک نمی‌کنید». پس ما بر خیر می‌باشیم.

اسحاق بن ابراهیم به او گفت: وای بر تو! بنگرید چه می‌گوید! گفت: تو مرا به آن امر کردی. اسحاق از سخنانش ترسید و گفت: آیا من تو را به این سخنان دستور دادم! گفت: آری. به من امر کردی که او را هنگامی امیرالمؤمنان است نصیحت کنم و از جمله نصیحت من برای او این است که او از حدیث رسول الله ﷺ نمی‌ترسد.

الواثق به اطرافیانش گفت: در موردش چه می‌گویید؟ همگی دهن گشودند، عبدالرحمن بن اسحاق که قبلاً بر جانب غربی بغداد قاضی بود و عزل شده بود و در مجلس حضور داشت و از جمله ارادتمندان احمد بن نصر هم بود گفت: ای امیرمؤمنان او خونش حلال است و ابو عبدالله ارمنی که رفیق پسر ابوداود بود گفت: ای امیرمؤمنان خونش را به من بدهید. آنگاه الواثق گفت: او کشته می‌شود.

ابن ابی داود گفت: ای امیرمؤمنان: کافری است که از او درخواست توبه می‌شود شاید دچار نوعی جنون و یا عقلش زایل شده باشد [گویا مجبور شده که به واسطه آن کشته شود] الواثق گفت: هرگاه مرا دیدید که به سوی او برمی خیزم هیچکس با من برنخیزد و به راستی که من به واسطه قدم زدن به سوی او خواهان اجر و پاداش الهی هستم. دستور داد یک شمشیر تیغ را برایش آوردند آن را به دست گرفت و به طرف او حرکت کرد، ایشان در وسط خانه بود درخواست کرد پوستی را برایش بیاورند آن را در وسطش قرار داد و ریسمانی خواست سرش را محکم به آن بست و ریسمان را کشید آنگاه واثق یک ضربه شمشیر به او زد که بر ریسمانی روی شانه اش اصابت کرد سپس ضربه ای بر سرش وارد نمود آنگاه شمشیر را تکانی داد و کار را یکسره کرد و شمشیری بر گردنش زد و سرش را از تن جدا نمود. و گویند: الواثق سر شمشیر را در شکمش فرو برد و پس از آنکه کار را یکسره کرد دستور داد آن را به صلیب بکشند و در حالیکه با دو زنجیر پاهایش را بسته بودند و با یک پیراهن و دامن او را در محله‌ای از شهر قرار دادند. سرش را به بغداد حمل کردند و روزها آن را در قسمت شرقی و به همان صورت در قسمت غربی بغداد نهادند سرش را بر درختی نهاده و خیمه‌ای را بر آن زده و نگهبانانی بر آن گماشتند که آن محل به مکان سر احمد بن

نصر معروف شد و در گوشش یک برگ کاغذ نهاده و بر آن نوشته بودند: «این سر کافر مشرک گمراهی است!!! او احمد بن نصر بن مالک است او کسی است که خداوند وی را به دست عبدالله هارون الإمام الواثق بالله امیرالمؤمنین بعد از آنکه در مورد خلق قرآن و نفی تشبیه نمودن حجت بر او تمام گردید و توبه به او عرضه گردید و امکان برگشت به حق به او داده شد ولی ایشان روی برتافت و عناد و سرکشی نمود و به موارد مورد اشاره تصریح نمود به قتل رسید، حمد و ثنا برای خداوندی که برای بردنش به آتش و عذاب دردناکش در مورد او تعجیل نمود و امیرالمؤمنین درآن مورد از او سؤال نمود و ایشان به تشبیه اقرار و به کفر سخن گفت و بدین سبب امیرالمؤمنین خونش را مباح و او را لعن نمود». و دستور داد همراهان و دوستان احمد بن نصر آنهایی که جزو یاران او به حساب می‌آمدند را داغ کنند و زندانی نمایند سپس بیست و اندی از این زندانیان داغ شده را در یک مکان تاریک زندانی و آنها را از گرفتن زکاتی که زندانیان می‌دادند منع کردند و از ملاقات ممنوعشان کردند و آهن را به آنها بسته بودند تا سنگین شوند بعد او هارون السراج و دیگری که با او بود را به سامره حمل کردند سپس دوباره آنها را به بغداد بازگرداندند و آنها را در زندان حبس کردند.

علت گرفتار شدن کسانی که به سبب احمد بن نصر دستگیر شدند مرد گازری بود که در یک کاروانسرا ساکن بود. ایشان پیش اسحاق بن ابراهیم بن مصعب آمد و گفت: من تو را برای دستگیری یاران احمد بن نصر راهنمایی می‌کنم لذا کسانی را همراه و به دنبال او فرستادند، آنگاه که همگی دستگیر و با هم جمع گردیدند فهمیدند

که مرد گازر (لباسشوی) سبب دستگیری آنها بوده است که در مهرزار باغ نخلی دارد بعد باغش را بریدند و منزلش را به تارج بردند[۱].

حرکت احمد بن نصر بعد از مرگش نیز ادامه یافت و به علت آشکار شدن امورشان در زندگی نتوانست در نتیجه حرکت و قیامش به مقصود برسد و از بررسی دورانی که به دنبال مرگش فرا رسید دانسته می‌شود که حرکت ایشان از بین نرفت و معانی که او برای آن قیام نمود تأثیر گذاشت و باعث تحول در متوکل و حتی باعث شد الواثق از آنچه انجام داده بود توبه کند و در صدد تغییر برآید و بازگشت به حق و راستی را آغاز کند و به نصیحت و خیرخواهی ابن نصیر عمل کند و او را مبتدعه اطراف خودش کشتند.

شاهد ما در این قصه این بود که امام احمد بن نصر منکری را بر حاکم جامعه که خارج از اسلام بود انکار می‌نمود و بر مخالفت کردن با حاکم و خروج نمودن بر علیه او بیعت نمود و صف اسلامی را مشخص نمود و آن را از اهل بدعت و دیگرانی که در صف مخالف حکومت بودند جدا نمود و عالمان عصرش این کارش را ستوده تا جایی که امام احمد بن حنبل امام اهل سنت در موردش گفت: «رحمت خدا بر او باد با جان خود فداکاری نمود».

۱- تفصیل این جریان را در تاریخ طبری۱۳۵/۹- ۱۳۹- ۱۹۰، سیر أعلام النبلاء۱۶۶/۱۱، طبقات الحنابلة۸۰/۱- ۸۲، طبقات الشافعیة۵۱/۲، تاریخ بغداد۱۷۳/۵- ۱۷۶، البدایة والنهایة۳۰۲/۱۰- ۳۰۷ مطالعه نمایید.

چیزی که باعث جمع شدن امام احمد بن نصر و دوستانش با همدیگر گردید، تنها جنگیدن با بدعت و کمک کردن به سنت بود، بنابراین هرگاه جماعتی بر اطاعت خداوند و رسولش اجتماع نمایند و همدیگر را بر این کار یاری کنند عملشان همانگونه که از خلال تمامی مثالهایی که گذشت مشروع می‌باشد چون دوری جستن از ظلم و تعصبات جاهلی هدفشان بوده است. شعارشان این نبود که «**نحن مع کل أحد منا في کل شيء**» «ما در تمامی مسائل با همدیگر هستیم» یا اینکه «**نبایع علی السمع والطاعة في المکره والمنشط في کل شيء**»!! «با همدیگر در هر شرایط و در مورد همه مسائل به قصد اطاعت و فرمانبری بیعت می‌کنیم»!! بلکه باید اجتماع بر اساس یک کار معروف و پسندیده که همه مجتمعین نسبت به آن اطلاع دارند صورت گیرد. یا اینکه اجتماع بر اساس جنگیدن با یک امر ناپسند و مکروه که پیش همه اجتماع کنندگان شناخته شده و جملگی از آن بیزار هستند صورت گیرد که در غیر این صورت عهد و پیمانشان از جنس همان پیمانهایی خواهد بود که مشرکان انجام می دادند.

اگر فرد متعرض به حدیث عباده بن صامت که در صحیح آمده استدلال نماید که گوید: «**بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ**» «با رسول خدا در اطاعت و فرمانبری در آسایش و سختی بیعت نمودیم». در جواب او همان چیزی را اظهار می‌داریم که ابن جوزی گفته است: «**وأین اشتراط الشیخ علی المرید، من اشتراط رسول الله ﷺ الواجب الطاعة علی البیعة الإسلامیة اللازمة**»[1]. «شرایط بیعت یک شیخ با

۱- تلبیس ابلیس ص۱۹۲.

مریدش کجا و شرط بیعت با رسول الله ﷺ که اطاعت کردنش در بیعت اسلامی واجب و لازم است کجا» ابن قیم بیان می‌دارد که از جمله مکر و کید شیطان با صوفیه این است که: «به آنها دستور می‌دهد که شکل واحد داشته باشند، لباس واحد، شکل و شمایل واحد و راه رفتن معین و شیخ مشخص و طریقه‌ای ساخته شده و همه اینها را بر آنها لازم می‌نماید چنانکه مانند فرائض آن را بر خود لازم می‌دارند و هرکس از آن خارج گردد از او ایراد می‌گیرند و او را مورد ذم و نکوهش قرار می‌دهند». در ادامه می گوید: «آنها مشغول به حفظ نمودن رسومات از شریعت و حقیقت هستند لذا در مقابل رسومات اهل بدعت توقف می‌کنند نه با اهل فقه هستند و نه همراه اهل حقایق و کشفند چون صاحبان حقیقت مقید شدن به رسومات قراردادی را شدیدترین چیز بر خود می‌داند و این امر از جمله بزرگترین پرده بین دلش و الله می باشد پس هرگاه به آن مقید می‌شود دلش را از سیر و حرکت باز می‌دارد و بدترین احوالاتش توقف همراه رسومات وضعی می باشد و در حرکت متوقف نمی‌گردد بلکه یا پیش می‌رود یا پس می‌گردد همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَتَقَدَّمَ أَوۡ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾﴾ «برای آن کس از شما که بخواهد به پیش و یا به عقب رود». لذا توقفی در راه نیست تنها رفتن و پیشرفت و رجوع و برگشتن است[1].

بنابراین کسانی که در صدد انجام عمل دینی هستند باید هدفهای بلند خویش را حاضر و ماندگار کنند و به آن تمسک جویند و از هرگونه غل و زنجیری آن را دور گردانند چیزی که آنها را متوجه نفسهایشان خواهد کرد و بسیاری از عوارضات و

۱- إغاثة اللهفان ۱۲۵/۱- ۱۲۶.

اراضی را چون ظن و گمان فاسد در مورد مردم بطور عام و در مورد دعوتگران بصورت خاصی ایجاد می‌نماید تا جایی که چنان عبارات تندی را در مورد هم به کار می‌برند که گاهاً به حدی می‌رسد که بعضی از دیگران درخواست توبه نمایند و آن وقت در چنان ظن و گمان فاسد و تعصب قرار می گیرند که نتیجه‌ای جز باطل شدن اجر و پاداش و یا ناقص گردیدنش می گردد. والعیاذ بالله تعالی.

و چنانکه خواهد آمد شیخ الإسلام این طایفه را مورد ندای خویش قرار می‌دهد و از آنها می‌خواهد آنچه را در این رساله مسطور نموده بخوانند... و به آنچه در آن آمده عمل کنند... که شما بیش از هرکس دیگر به آن محتاجید.

مسئله دوم: منظور از جماعتی که مسلمانان به سبب ترک کردنش گناهکار می گردد چیست؟آیا منظور از آن تشکیلاتها و تنظیماتهای موجود در زمان ماست که در اکناف زمین پراکنده هستند می‌باشد؟ یا منظور از آن جماعتی از مسلمانانی است که بر اساس بیعت با حاکم مسلمان مجتمع گشته اند؟

آنچه از نصوص پیداست

منظور از آن جماعتی که مسلمان به واسطه دوری جستن از آن گناهکار می‌شود جماعت مسلمانانی هستند که امام مسلمانان در رأس آنها قرار دارد. آشکار نمودن این معنی در این زمان امری ضروری است چون نگاه کردن به یک تشکل و مقصود از جماعت مورد بحث را به آن تخصیص دادن باعث اختلافات و موضعگیری های متعدد در میان تمام کسانی خواهد شد که در قالب تنظیمهای متعدد در میادین حرکت

اسلامی معاصر حضور دارند[1]. و این فهم خطا آنگاه خود را می‌نمایاند که فردی یا مجموعه‌ای بخواهند یکی از تشکیلات های موجود را رها نماید که نتایج آن از جهت فردی و اخلاقی بسیار ویرانگر می‌باشد.

به همین دلیل... ما تأکید می‌کنیم هر تشکیلاتی از تشکلها و یا حرکتی از حرکات و یا جماعتی از جماعتها تنها جمعی از مسلمانان هستند و نه به صورت متفرق و نه به صورت مجتمع جماعت مسلمانان نیستند همانگونه که اگر کسی منتسب به یکی از این تنظیمات و یا یکی از این حرکات اسلامی نباشد چنین فردی جدا از جماعت محسوب نمی‌شود و هرگاه بمیرد مردنش مرگ جاهلی نیست.

۱- امام شافعی در الرسالة ص۴۷۵ می‌گوید: «**إذا كانت جماعتهم متفرقة في البلدان فلا تقدر أحد أن يلزم جماعة أبدان قوم متفرقين، وقد وجدت أبدان تكون مجتمعة من المسلمين والكافرين والاتقياء والفجار. فلم يكن في لزوم الأبدان معنى، لأنه لا يمكن ولأن اجتماع الأبدان ولا يصنع شيئاً فلم يكن للزوم جماعتهم معني، إلا ما عليه جماعتهم من التحليل والتحريم والطاعة فيهما**» «هنگامی که جمعیتشان در شهرها پراکنده است هیچکس قادر نیست این افراد متفرق را ملزم به یک جماعت نماید و گاهاً افرادی، مجتمعی را تشکیل داده اند که از مسلمانان و کافران و اهل تقوا و فجور تشکیل یافته است در آن هنگام چنین اجتماعی با این کیفیت هیچ معنی ندارد و تشکیل مجتمع از چنین افرادی ممکن نیست چون اجتماع چنین افرادی چیزی را نمی‌سازد پس لزوم جماعتشان جز در مورد حلال و حرام و رعایت کردن آنها که همگی در موردش اتفاق دارند و ملزم به آن هستند، چیزی بی معنی است». رحمت خدا بر او باد کلامش خوب و سنجیده است و شایسته تأمل و موافق آن چیزی است که ما ذکر کردیم یعنی هر جماعتی از جماعتهای موجود تنها جزئی از مسلمانان هستند و جماعت مسلمانان تنها آنها نمی باشند.

چنانچه انتشار این فهم اشتباه ما را به معنی درست جماعتی که مسلمان به سبب جدایی از آن دچار می‌شود فرا می‌خواند و تأکید می‌نماید که برادری بین مسلمانان تنها و تنها بواسطه اصل ایمان است.

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [حجرات: ١٠]. «تنها مؤمنان برادر همدیگرند». بنابراین برادری بواسطه انتساب به تشکیلاتی یا حرکتی از حرکتها میسر نمی‌گردد.

بنابراین واجب است با هرکس که نصوص اسلام به ایمانش شهادت می‌دهد با او چون یک مؤمن معامله نماییم حال چنین فردی عضو تنظیمی باشد یا نباشد. و اختلاف و امراض انواع آسیبها به صفوف عاملین حرکت اسلامی به خاطر عدول از همین مقیاس وارد گردیده است.

هرگاه لباس عصمت دروغین که باعث شده به کلیه تصرفات و خطاهای فردی رنگ مضحک نیکی دهد از اندام بعضی اشخاص به درآید.

و هرگاه برای گروه و شخصی عصمت قرار نداده و آنها را فارغ از اشتباه قرار ندهند چیزی که جز در حالت نبودن عقل و بصیرت صحیح و یا در حالتی که انسان به صورت قطعی ملتزم به این دین نباشد حاصل نمی‌گردد.

و تا زمانیکه کار نقد و بررسی و نصحیت و خیرخواهی و امر به معروف و نهی از منکر هیچ تحولی را ایجاد نکند و به جدایی صفها از هم نیانجامد.

و تا هنگامی که از گروهها و طوایف فکری جدید که افکار متعدد را در زمین می‌پراکنند و جزئیات را رشد و کلیات را به دست فراموشی می‌سپارند و نردبان اولویات را پریشان می‌نمایند دوری نجویم.

و تا زمانیکه بحث و بررسی اسباب تقصیرات بر توجیه نمودن کارها فزونی دارند هنگامی مصطلحات بد و نادرست پنهان شده را بر کسی که از حزبی به خاطر یک فکر قابل اعتماد جدا شده اطلاق می‌نمایند و در موردش به کار می‌برند مانند: از راه به در رفت، منحرف گردید و یا فرار نمود و یا برعکس گردید.

و زمانیکه وسایل را برای رسیدن به غایات و اهداف بکار نمی‌روند و منتظر نتایج اعمال نیستند و اشخاص محوریت حرکت اسلامی می‌باشند طوری که قضایای اسلامی جز در خلال آنها نگریسته نمی‌شود.

و زمانیکه مجال و میدانی برای مصحلت نیست و سیاست و مهارت و فراگیری و تجربه میدانی برای حضور ندارند.

و بلآخره این رساله را از میان مجموع الفتاوی۲۸/ ۹- ۲۵ برگزیدم و قصدم در آغاز و انتهای آن پاداش الهی و توضیح دادن حق بوده در مسئله‌ای که سخنان بسیاری پیرامون آن به حق و باطل گفته شده است که در آن مترصد آثار بیعتی شده است که به امیرمؤمنان داده می‌شود و مانع الحاق این آثار به بیعتی که به مشایخ و جماعات داده می‌شود می گردد.

و در هر حال باید به شرع خداوند متعال ملتزم بود و از آن در هیچ حالتی که برای دیگران اعم از مشایخ و پادشاهان و حاکمان و معلمان و متعلمان پیش می‌آید خارج نشد. و شیخ الإسلام ابن تیمیه: این احکام را با عبارات جامع و واضح و آشکار توضیح داده است.

مقدمه: فضیلت تیراندازی در راه خداوند متعال

تیراندازی و زخمی کردن و زدن در راه خداوند از جمله اموراتی هستند که خداوند متعال و رسولش به آن دستور داده اند؛ پروردگار متعال در این موارد می‌فرماید: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرۡبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثۡخَنتُمُوهُمۡ فَشُدُّواْ ٱلۡوَثَاقَ فَإِمَّا مَنَّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلۡحَرۡبُ أَوۡزَارَهَا﴾ [محمد: ۴]. «چون با کافران برخورد نمودید گردنهایشان را بزنید تا زمانیکه از خونریزی بسیار دشمن را از پای درآورید آنگاه اسیران جنگ را محکم به بند کشید سپس یا بر آنها منت گذارید و آزاد کنید و یا فدیه بگیرید تا در نتیجه جنگ سختیهای خود را فرو گذارد». ﴿فَٱضۡرِبُواْ فَوۡقَ ٱلۡأَعۡنَاقِ وَٱضۡرِبُواْ مِنۡهُمۡ كُلَّ بَنَانٖ﴾ [انفال: ۱۲]. «سرها و اطراف دست و پاهایشان را بزنید» ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَيَبۡلُوَنَّكُمُ ٱللَّهُ بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلصَّيۡدِ تَنَالُهُۥٓ أَيۡدِيكُمۡ وَرِمَاحُكُمۡ﴾ [مائده: ۹۴]. «ای کسانی که ایمان آورده اید خداوند شما را به چیزی از شکار که دستها و نیزه های شما به آن برسد می‌آزماید» ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمۡ﴾ [انفال: ۶۰]. «برای مقابله با آنها هر چیز که در توان دارید آماده کنید و از آماده داشتن اسبها که به وسیله آن دشمنان خدا و خویش و قومی دیگر غیر از آنها را بترسانید». در صحیح مسلم از رسول الله ﷺ ثابت است که این آیه را روی منبر قرائت نمود و آنگاه فرمود: «**أَلاَ إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلاَ إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلاَ إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ**» «آگاه باشید به درستی که قوت

همان تیراندازی است، این جمله را سه بار تکرار فرمودند». رسول الله ﷺ فرمودند: «**ارْمُوا وَارْكَبُوا وَأَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا، وَمَنْ تَعَلَّمَ الرَّمْيَ ثُمَّ نَسِيَهُ، فَلَيْسَ مِنَّا**»[۱]. «تیراندازی کنید و سوارکاری نمایید و تیراندازی نزد من از سوارکاری محبوبتر است و هرکس تیراندازی یاد بگیرد سپس آن را فراموش کند از ما نیست». و در روایتی آمده که فرمود: «**مَنْ تَعَلَّمَ الرَّمْيَ ثُمَّ نَسِيَهُ فَهِيَ نِعْمَةٌ جَحَدَهَا**» «هرکس تیراندازی را یاد بگیرد و سپس آن را فراموش نماید نعمتی است که آن را انکار کرده است». و در سنن از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمود: «**وَكُلُّ شَيْءٍ يَلْهُو بِهِ الرَّجُلُ بَاطِلٌ إِلاَّ رَمْيَةَ الرَّجُلِ بِقَوْسِهِ وَتَأْدِيبَهُ فَرَسَهُ وَمُلاَعَبَتَهُ امْرَأَتَهُ فَإِنَّهُنَّ مِنَ الْحَقِّ**» «انجام هر کار بی فایده باطل است جز تیراندازی کردن با کمان، آموزش اسب سواری و بازی کردن با همسرش که این سه مورد حق و درست می‌باشند». و رسول الله ﷺ می‌فرماید: «**سَتُفْتَحُ عَلَيْكُمْ أَرَضُونَ وَيَكْفِيكُمُ اللَّهُ فَلَا يَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَلْهُوَ بِأَسْهُمِهِ**»[۲]. «بزودی سرزمین ها بر شما فتح می گردد و خداوند شما را کفایت است لذا بازی کردن با تیرها شما را عاجز نکند». مکحول گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه به شام نامه نوشت و متذکر گردید که: به فرزندانتان تیراندازی و اسب سواری یاد بدهید.

در صحیح بخاری از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود: فرزندان اسماعیل تیراندازی را بیاموزید که پدر شما تیرانداز بود. و بر افرادی گذشت که مشغول مسابقه در تیراندازی بودند فرمود: «**ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا ارْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي**

۱- رواه احمد فی المسند، ابوداود، ابن ماجه و نسائی فی السنن.

۲- أخرجه مسلم فی صحیحه.

فُلَانٍ» «فرزندان اسماعیل تیراندازی کنید که پدرتان تیرانداز بود حال تیراندازی کنید و من همراه فرزندان فلانی هستم». آنگاه یکی از دو گروه تیراندازی را متوقف کرد و فرمود: شما را چه شده که تیراندازی نمی‌کنید؟ جواب دادند: چگونه تیراندازی کنیم در حالیکه شما با آنها هستید؟ فرمود: «**ارْمُوا فَأَنَا مَعَكُمْ كُلِّكُمْ**» «تیراندازی کنید من با همه شما هستم». سعد بن ابی وقاص ﷺ می‌گوید: در روز احد رسول الله ﷺ از تیردان من تیر خارج می‌کرد و به من می‌داد و می‌گفت: «**ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي**» «پدر و مادرم فدایت شود تیراندازی کن» علی بن ابی طالب ﷺ می‌گوید: ندیدیم که رسول الله ﷺ جز برای سعد برای احدی دیگر این جمله را به کار ببرد. [یعنی پدر و مارش را فدای کسی دیگر کند]. انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «**قَالَ قُرِئَ عَلَى سُفْيَانَ سَمِعْتُ ابْنَ جُدْعَانَ عَنْ أَنَسٍ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَصَوْتُ أَبِي طَلْحَةَ فِي الْجَيْشِ خَيْرٌ مِنْ مائة**» «صدای ابوطلحه در لشکر بهتر از یکصد نفر است». و وقتی که ابوطلحه در لشکر بود رسول الله ﷺ در مقابلش بر زانو نشسته و تیرهای تیردانش را بیرون می‌آورد و می‌گفت:

نفسي لنفسك الفداء ووجهي لوجهك الوقاء[1].

نفسم فدای نفس تو و رویم فدای روی تو.

رسول خدا ﷺ شمشیر و تیر و کمان داشت و در سنن از وی روایت است که فرمود: «**مَنْ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَلَغَ الْعَدُوَّ أَخْطَأَ أَوْ أَصَابَ كَانَ لَهُ كَعِدْلِ رَقَبَةٍ**» «هرکس در راه خدا تیری بیندازد به دشمن برسد یا نه برایش چون آزاد کردن یک

۱- أخرجه بخاری.

برده است». و باز در سنن از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمود: «**إِنَّ اللَّهَ لَيُدْخِلُ بِالسَّهْمِ الْوَاحِدِ ثَلاَثَةً الْجَنَّةَ صَانِعَهُ يَحْتَسِبُ فِى صَنْعَتِهِ الْخَيْرَ وَالرَّامِىَ بِهِ وَالْمُمِدَّ بِهِ**» «خداوند به سبب هر تیر سه نفر را به بهشت داخل می‌گرداند کسی که به قصد خیر و پاداش الهی آن را ساخته است و فردی که آن را می‌اندازد و کسی که آن را آماده می‌گرداند». و این بدان سبب است که این نوع کارها از جمله اعمال جهاد می‌باشند و جهاد برترین چیزی است که انسان به وسیله آن خیر فراهم می‌آورد و فضیلت آن بر حج و عبادات دیگر برتر است همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ ٱلْحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَجَـٰهَدَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ لَا يَسْتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٩﴾ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَهَاجَرُوا۟ وَجَـٰهَدُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿٢٠﴾ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَٰنٍ وَجَنَّـٰتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾﴾ [توبه: ۱۹– ۲۲]. «آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را چون کسی می‌دانید که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و در راه الله جهاد می‌کند، اینها نزد خداوند یکسان نیستند و خداوند ظالمان را هدایت نمی‌کند. آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا با مالهایشان و جانهایشان جهاد کردند در نزد خداوند بلند مرتبه‌ترند. و همینان‌اند که کامیابند. پروردگارشان آنان را به بخشایشی از [سوی] خود و خشنودی و باغهایی که در آنجا نعمت پایدار دارند، مژده می‌دهد. همیشه در آن جاودانند. خداوند است که پاداش بزرگ به نزد اوست».

جهاد بهترین اعمال است

در صحیح آمده که نفری گفت: من بعد از اسلام به هیچ عملی چون عمارت و آباد کردن مسجدالحرام اهمیت نمی دهم. علی بن ابی طالب گفت: جهاد در راه خدا از همه اینها برتر است. عمر بن خطاب گفت: صداهایتان را نزد منبر رسول خدا ﷺ بلند نکنید، هرگاه نماز را انجام دادیم در موردش از او می‌پرسم. بعد از انجام نماز سؤال کرد و خداوند این آیه را نازل فرمود و آنگاه برایشان روشن گردید که ایمان و جهاد، از آباد کردن مسجدالحرام و حج و عمره و طواف و نیکی کردن به حاجیان بهتر است به همین سبب ابوهریره رضی الله عنه گوید: «**لأن أرابط ليلة في سبيل الله، أحب إلى من أن أقوم ليلة القدر عند الحجر الأسود**» «نگهبانی دادن یک شب در راه خدا برایم محبوبتر از شب زنده داری در شب قدر در نزد حجر الأسود است». به همین دلیل حفاظت کردن از مرزها از مجاورت در مکه و مدینه برتر است و کارکردن با تیر و کمان در مرزها بهتر از نماز سنت است، اما در شهرهای دور از دسترس دشمن مانند نماز سنت است.

در صحیحین از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود: «**إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ كُلُّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ**»[1]. «در بهشت یکصد درجه وجود دارد فاصله یک درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله زمین تا آسمان است که خداوند آن را برای مجاهدان در راهش آماده کرده است».

۱- رواه بخاری.

برترین اعمال

اعمال عبادی همگی مقام لایق به خود را دارند که در مقام و موقعیت خویش افضل از دیگری است پس هنگام رسیدن دشمن شمشیر به دست گرفتن و از نزدیک بر او ضربه زدن و یا به خاطر وجود موانعی چون رودخانه و قلعه و امثال آن از دور تیراندازی کردن تا اینکه دشمن را به زانو در آورد برای مسلمانان سودمندتر و برترین اعمال است و این کار به واسطه اختلاف در حالات دشمن و حالات مجاهدین در رابطه با دشمن فرق دارد که از آن جمله این است که، گاهی تیراندازی سودمندتر و گاه زخمی کردن و کشتن و این چیزی است که جنگجویان آن را تشخیص می دهند.

یادگیری جهاد و آموزش آن از جمله اعمال صالح است

کسی که قصدش رضای پروردگار باشد یادگیری این اعمال از جمله اعمال صالح است و هرکس چنین فردی را آموزش دهد در هر جهادی که او انجام دهد شریک خواهد شد بدون اینکه اجر و پاداش او ناقص گردد. همچون کسی که قرآن را قرائت و یا عملی را می‌آموزد. بر فراگیر لازم است در این کار نیتش را نیکو گرداند و قصدش رضای پروردگار باشد و بر معلم و مربی لازم است که برای یادگیر و متعلم، خیرخواه و ناصح و برای یادگیریش بکوشد و بر فراگیر و متعلم لازم است که احترام استاد را بگیرد و احسانش را پاس دارد چون کسی که شکرگزار مردم نباشد شکر پروردگار را نیز به جای نمی‌آورد و باید حقش را نفی و نیکیش را انکار نکند.

واجب بودن تعاون و همکاری در تقوی و نیکی و حرام بودن فرار از جنگ و پشت کردن

بر تعلیم دهندگان لازم است در احسان و نیکی با همدیگر همکاری نمایند چنانکه رسول الله ﷺ به آن دستور می‌دهد: «**الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لاَ يَظْلِمُهُ وَلاَ يُسْلِمُهُ**»[۱]. «مسلمان برادر مسلمان است به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم نمی‌نماید». و می‌فرماید: «**مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى**»[۲]. «مؤمنان در دوستی و محبت چون اندام واحدی هستند که هرگاه عضوی از آن به درد آید باقیمانده اندام در تب و بی خوابی با او همکاری خواهند کرد». و می‌فرماید: «**وَالَّذِي نَفْسي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مِنْ الْخَيْرِ مَا يُحِبُّه لِنَفْسِهِ**»[۳]. «سوگند به کسی که جانم در دست اوست کسی از شما ایمان نمی‌آورد تا زمانیکه هر آنچه از خیر برای خود دوست دارد بر دیگری هم دوست داشته باشد». و می‌فرماید: «**الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ**»[۴]. «مؤمن برای مؤمن چون ساختمانی است که بعضی از آن بعضی دیگر را محکم می گرداند آنگاه انگشتان خود را چون شبکه در هم قرار داد». و باز می‌فرماید:

۱- متفق علیه.

۲- رواه بخاری.

۳- رواه بخاری و مسلم.

۴- رواه بخاری و غیره.

«لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَقَاطَعُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَدَابَرُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا»[۱]. «حسادت نورزید و قطع رحم نکنید و نسبت به هم بغض نداشته باشید و به هم پشت نکنید و در بندگی خداوند با هم برادر باشید». این روایات همگی در صحیح وجود دارند.

در سنن از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود: «أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ وَالأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قَالُوا بَلَى قَالَ: صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ فَإِنَّ فَسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ؛لَا أَقُولُ تَحْلِقُ الشَّعَرَ وَلَكِنْ تَحْلِقُ الدِّينَ»[۲]. «آیا شما را به چیزی که برتر از درجه نماز، روزه، زکات و امر به معروف و نهی از منکر است آگاه گردانم؟ گفتند: آری. فرمود: اصلاح نمودن روابط مردم با هم می باشد که افساد آن همان تراشنده است. منظورم تراشیدن مو نیست بلکه تراشیدن دین می‌باشد». در صحیح آمده که رسول الله ﷺ فرمود: «تُفْتَحُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الإِثْنَيْنِ وَيَوْمَ الْخَمِيسِ فَيُغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ لاَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا إِلاَّ رَجُلاً كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءُ فَيُقَالُ أَنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا»[۳].«درهای بهشت هر دوشنبه و پنج شنبه باز می‌شوند هر بنده‌ای که شریک برای خداوند قرار نداده باشد بخشیده می‌شود مگر مردی که بین او و برادرش کینه و دشمنی باشد پس گفته می‌شود این دو نفر را نگاه دارید تا زمانیکه صلح می‌نمایند». و باز پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ يَلْتَقِيَانِ فَيَصُدُّ هَذَا وَيَصُدُّ هَذَا وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ»[۴]. «برای مسلمان حلال نیست که

۱- رواه مالک فی الموطأ و رواه بخاری فی الصحیح.

۲- أخرجه ابوداود و الترمذی و احمد.

۳- رواه البخاری و مسلم و مالک فی الموطأ.

۴- رواه البخاری و مسلم.

بیشتر از سه روز از برادر مسلمانش دوری نماید، به همدیگر می‌رسند و هرکدام روی خویش را از دیگری باز می‌دارد، بهترینشان کسی است که شروع به سلام می‌کند».

حرام بودن تجاوز به حق دیگری

برای هیچیکدام از تعلیم دهندگان جایز نیست که به دیگری ظلم کند و یا با قول و عمل بدون حق او را باز دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ۝٥٨﴾ [احزاب: ۵۸]. «هرکس مردان و زنان مؤمن را به غیر از گناهی که انجام داده باشند آزار دهد به تحقیق که بهتان و گناه آشکاری را برداشته است». هیچکس این حق را ندارد بدون هیچ ظلمی دیگری را آزار دهد و به او تجاوز و حقش را ضایع گرداند و چنانچه به خاطر هوی اینکار را انجام دهد انجام دهنده ظلمی بوده است که خدا و رسولش آن را حرام نموده اند. در حدیث قدسی خداوند می‌فرماید: «**يَا عِبَادِي إِنِّي حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا فَلَا تَظَالَمُوا**»[1]. «ای بندگانم من ظلم را بر خود حرام نموده و آن را در بین شما ممنوع قرار دادم لذا به همدیگر ظلم نکنید».

۱- رواه مسلم فی الصحیح واحمد فی المسند.

مجازات کردن غیر شرعی ممنوع است

هرگاه شخصی جنایتی انجام دهد درست نیست او را جز به وسیله مجازاتهای شرعی مجازات کرد هیچ یک از اساتید و تعلیم دهندگان این حق را ندارند که هرگونه بخواهد مجازات نماید و هیچ فرد دیگری هم حق ندارد او را در این کار یاری و یا با انجام دادنش موافقت نماید. چنانکه دستور به دوری نمودن از فردی را بدون گناه شرعی صادر نماید یا بگوید: تو را سرجایت می‌نشانم و یا اخراج کرده و آواره می‌کنم که چنین کارهایی مانند کار راهبان با نصاری و سرپرستان یهود با زیردستان و یا مشابه اعمال رهبران گمراهی و هوی با زیردستان و رعایا می‌باشد. ابوبکر صدیق جانشین رسول خدا قدر میان امتش گوید: «**أطيعوني ما أطعت الله، فإن عصيت الله، فلا طاعة لي عليكم**» «مرا تا زمانیکه پروردگار را اطاعت می‌کنم فرمان برید. پس اگر خدا را نافرمانی کردم اطاعت من بر شما واجب نیست». رسول الله ﷺ می‌فرماید: «**لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ**»[1]. «فرمانبری هیچ مخلوقی در نافرمانی خداوند درست نیست». «**مَنْ أَمَرَكُمْ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلَا تُطِيعُوهُ**»[2]. «هرکس شما را به معصیت و نافرمانی پروردگار دستور داد از او اطاعت نکنید».

بنابراین هرگاه معلم و یا استادی دستور به هجرت و دوری گزیدن از شخصی را صادر نمود در آن کار اندیشه کنید اگر چنانچه مرتکب گناه شرعی شده بود درست

۱- رواه البخاری و مسلم فی الصحیح.

۲- رواه البخاری و مسلم فی الصحیح.

است که به اندازه گناهش بدون زیادی مورد عتاب قرار گیرد ولی اگر مرتکب گناه شرعی نشده بود به خاطر غرض معلم یا دیگری نباید او را مجازات کرد.

حرام بودن حزبگرایی و تعصب نادرست

تعلیم دهندگان این حق را ندارند مردم را گروه گروه کرده و در میانشان دشمنی و کینه بیاندازند بلکه باید چون برادرانی بر انجام نیکی و احسان همکاری نمایند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ [مائده: ۲]. «بر احسان و تقوی با همدیگر همکاری کنید ولی به خاطر گناه و دشمنی با همدیگر همکاری نکنید». هیچ فردی از آنها این حق را ندارد که از فردی پیمان بگیرد که در آنچه می‌خواهد با او موافقت نماید و با هرکس او دوست باشد دوست و با هرکس او دشمنی کند دشمن باشد، بلکه هرکس چنین کاری را انجام دهد عملش از جنس عمل چنگیزخان و امثال او می‌باشد آنهایی که موافقان خویش را صدیق و دوست، و هرکس با آنها مخالف باشد را دشمن و باغی می دانند. بلکه بر آنها و پیروانشان عهد و پیمان خدا و رسول موجود است و آن اینکه پروردگار متعال و رسولش را اطاعت کنند و آنچه را الله و رسولش دستور داده اند انجام دهند، لذا در صورتی که استاد نفری مظلوم واقع شد او را کمک کند و اگر ظلم نمود در آن به او کمک نکند بلکه از انجامش او را باز دارد چنانکه در صحیح از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمود: «**انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْصُرُهُ مَظْلُومًا فَكَيْفَ**

أَنْصُرُهُ ظَالِمًا قَالَ: تَمْنَعُهُ من الظُّلْمِ فَذَاكَ نَصْرُكَ إِيَّاهُ»[1]. «برادرت را چه ظالم باشد یا مظلوم کمک کنید. گفته شد ای رسول خدا: اگر مظلوم باشد او را کمک می‌کنیم اما ظالم را چگونه کمک نمائیم؟ فرمود: او را از ظلم کردن باز دارید و این همان کمک کردنش می‌باشد».

حق را ملاک دوستی قرار دادن و آن را برای حق انجام دادن

هرگاه بین دو تعلیم دهنده و یا دو نفر از تعلیم شوندگان و یا یک تعلیم دهنده و یک فراگیر علم و فنون دشمنی و مشاجراتی روی داد برای هیچکس درست نیست که یکی از آنها را تا زمان معلوم گردیدن حق یاری دهد لذا نباید به خاطر هوی و از روی جهل کسی را کمک نماید بلکه مسئله را بررسی کند و در صورت مشخص شدن حق صاحبش را از میان آن دو بر علیه باطل یاری نماید، حال صاحب حق دوست او یا دیگری باشد و باطل جزو یاران او و یا دیگری باشد. چون مقصود و هدف، عبادت پروردگار و اطاعت رسولش و پیروی کردن از حق و قیام نمودن به عدل می‌باشد. پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ۚ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَٱللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُواْ ۚ وَإِن تَلْوُۥٓاْ أَوْ تُعْرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ١٣٥﴾ [نساء: ۱۳۵]. «ای کسانی که ایمان آورده اید برپا دارنده عدالت و اظهار کننده حق

۱- رواه بخاری و مسلم.

برای خدا باشید اگر چه بر ضرر خویشتن یا پدر و مادر و یا خویشاوندانتان باشد اگر کسی که حق بر او ثابت می‌شود توانگر یا فقیر باشد به هر حال خداوند برایشان مهربانتر است پس به خاطر پیروی کردن خواهش نفس از عدالت دوری مجوئید و در صورتی که سخن بپیچانید یا اعراض نمایید خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید آگاه می‌باشد». گفته می‌شود: **لوي يلوي لسانه:** یعنی خبر دروغ می‌دهد. اعراض نمودن: پوشاندن و کتمان حق است چون کسی که از حق سکوت کند مانند شیطانی است که قادر به سخن گفتن نمی باشد.

هرکس به سوی دوست و رفیقش متمایل شود بدون اینکه جانب حق را در مورد او رعایت کند به حکم جاهلیت عمل نموده و از حکم خدا و رسولش خارج گشته است بنابراین بر همه واجب است که همراه اهل حق بر علیه اهل باطل یک دست باشند لذا معظم و بزرگ پیش آنها باید کسی باشد که خدا و رسول او را بزرگ داشته اند و مقدم پیش آنها باید کسی باشد که خدا و رسولش او را مقدم داشته اند و محبوب پیش آنها کسی باشد که محبوب خداوند و رسولش می‌باشد و به همین صورت پست و فرومایه نزدشان باید کسی باشد که نزد خدا و رسولش پست و بی‌مقدار هستند و معیار با رضایت پروردگار و رسول می‌باشد نه اینکه هوی و آرزوها ملاک واقع شوند، چون هرکس خدا و رسولش را اطاعت کند هدایت یافته و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی کند چنین فردی تنها به خود آسیب رسانده است.

این همان اصل و اساسی است که باید به آن اعتماد نمود لذا هیچ احتیاج به تفرقه و گروه گروه شدن ندارد. چون الله تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا

لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍ﴾ [انعام: ۱۵۹]. «کسانی که دین خویش را متفرق و تبدیل به گروهها شدند در هیچ چیز با آنها نیستید». و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ﴾ [آل‌عمران: ۱۰۵]. «چون کسانی نباشید که بعد از آنکه مسائل برایشان روشن گردید دچار اختلاف و تفرقه شدند».

و هرگاه دو نفری که استادش او را تعلیم دهد منزلت و ارزش احسان او را به خود می‌داند از او تشکر می‌کند ولی نباید کمر دفاع از استادش و یا دیگری را در هر شرایطی ببندد چون آماده دفاع شدن از یک شخص معین و خود را به او منتسب کردن همانگونه که در سؤال بیان گردید از جمله بدعتهای جاهلیت است و از نوع همان پیمانهایی است که مشرکان آن را می‌بستند.

در صورتی که مقصود از آن آمادگی و نسبت دادن همکاری و تعاون در مسائل احسان و تقوی باشد این امر از جمله مسائلی است که خداوند متعال و رسولش برای او و دیگری به آن دستور داده است و در صورتی که مقصود از آن همکاری کردن با هم برای گناه و تجاوز به دیگران باشد این را خداوند متعال و رسولش حرام نموده اند، پس هر قصد خیری که در این موارد وجود دارد در دستورات پروردگار متعال و رسولش وجود دارد لذا نیازی به دستور متعلمین نیست. و اگر مقصود از آن شر و بدی باشد خداوند متعال و رسولش آن را تحریم کرده اند.

لذا تعلیم دهندگان نباید دانش آموزان خویش را در این مورد مخالفت کنند و غیر از معلمان نیز هیچکس این حق را ندارد که یکی از شاگردانش را گرفته و به همان صورت بدعی به خود نسبت دهد و نباید منکر حق معلم اولی بر شاگرد باشند و برای

معلم اولی نیز این حق وجود ندارد او را از فایده تعلیم از دیگری منع کند و برای معلم دوم نیز این حق وجود ندارد که به او بگوید: خود را برای همراهی با من و منتسب شدن به من آماده کن و از معلم اولیت دوری کن، بلکه اگر از دو معلم تعلیم دریافت کرد باید مراعات حق هر دو را بکند و نباید برای هیچکدام از آنها تعصب داشته باشد و در صورتی که تعلیم دادن اولی به او بیشتر بوده باشد باید بیشتر رعایت حقوق او را بنماید.

موالات و دوستی مؤمنان باید به اندازه اطاعت و بندگیشان باشد

و هرگاه بر اساس اطاعت خدا و رسولش و همکاری کردن در نیکی و احسان با همدیگر متحد شدند، هر کدام در همه چیز با هم نیستند بلکه هر فردی با دیگری در فرمانبری و اطاعت خدا و رسولش همکاری می‌کند ولی در معصیت و نافرمانی خدا و رسولش با او نخواهد بود، چون تعاون و همکاری بر اساس راستی و عدالت و احسان و امر به معروف و نهی از منکر و یاری مظلوم و هر آنچه که خدا و رسولش دوست دارند، می‌باشد، و اساس همکاری بر پایه تعاون بر ظلم و عصبیت جاهلی و پیروی کردن از هوی بدون توجه به هدایت پروردگار و تفرقه و اختلاف نیست، لذا برای هیچ شخصی نباید تعهد همکاری در هر چیزی را داد و او را در آنچه اطاعت خدا و رسولش در آن است مخالفت ننماید.

در چنین حالاتی لزومی ندارد نفر از نزد یکی به نزد دیگری رود و هیچ فردی حق ندارد دیگری را با نامهایی چون، پیدا شده، سر راهی و نامهای دیگر جاهلی بخواند چون این نامها فردی می‌سازد تا دیگری را با هر آنچه خود می‌خواهد موافق سازد همان کسی را دوست بدارد که او دوست می‌دارد و با همان کسی که او دشمنی می‌نماید بطور مطلق او نیز دشمنی کند ولی این کار حرام است و هیچ فردی حق ندارد دیگری را به آن دستور دهد و هیچ فردی هم نباید در این کار از او اطاعت کند بلکه عامل وحدت و اجتماعشان باید سنت باشد و عامل تفرقه و دور شدنشان از هم باید بدعت باشد. آنچه خدا و رسولش به آن دستور داده اند آنها را به دور خود جمع کند و معصیت و نافرمانی خدا و رسولش باید عامل تفرقشان گردد تا سرانجام مردم به اهل اطاعت خدا و یا اهل معصیت و نافرمانی از او تبدیل شدند. بنابراین عبادت نباید جز برای خداوند و اطاعت مطلق جز از خدا و رسولش صورت گیرد.

نکوهش کسی که بسیار عهد و پیمان با افراد را تغییر می‌دهد

بدون شک از جمله عبادات جاهلی است کسی که عهد و پیمان با کسی را شکسته و با دیگری هم پیمان گردد اینکار ظلم و بغی و نقض عهدی است که آن را محکم نموده بود این کار حرام و گناه است و این بزرگتر از گناه کسی است که همچون عمل او را انجام نداده است، بلکه چنین کسی که پیش غیر تعلیم دهنده و استادش برود و با او پیمان بندد کارش مانند گوشت خوک مرده است. چنین فردی به عهد و پیمان پروردگار نیز عمل نمی‌کند همانگونه که با اولی بیعت را شکسته و به مانند

فردی است که شوخی می‌کند و فاقد هرگونه عهد و پیمانی است و نه دین دارد و نه پایبند رعایت پیمانی است، چنانکه در جاهلیت نفری با قبیله‌ای هم پیمان می شد ولی هرگاه قویتر از او را پیدا می‌کرد عهد اولی را شکسته و با دومی پیمان می‌بست و این شبیه حال همانها است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ٩١ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا تَتَّخِذُونَ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرۡبَىٰ مِنۡ أُمَّةٍۚ إِنَّمَا يَبۡلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٩٢ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَلَتُسۡـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٩٣ وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ فَتَزِلَّ قَدَمُۢ بَعۡدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُواْ ٱلسُّوٓءَ بِمَا صَدَدتُّمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَكُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٩٤﴾ [نحل: ۹۱- ۹۴]. «چون عهد و پیمان با خدا بستید به آن وفا کنید و بعد از محکم ساختن سوگندها آنها را نشکنید که هر آینه خداوند را بر خویشتن نگهبان ساخته اند و به راستی خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌داند. چون زنانی نباشید که بعد از محکم کردن، رشته خود را پاره پاره و از هم گسست، سوگندهای خویش را وسیله مکر و حیله در میان خویش قرار ندهید تا گروهی از گروه دیگر افزونتر شود که براستی خداوند شما را به آن افزونی می‌آزماید. و البته برای شما روز قیامت آنچه را که در آن اختلاف می‌نمودید، بیان می‌نماید. و اگر خدا بخواهد همگی شما را یک گروه قرار می‌داد ولی هرکس را بخواهد گمراه و هرکس را بخواهد هدایت می کند

و از آنچه انجام می‌دادید حتی بازخواست می‌شوید، سوگندهای خویش را وسیله نیرنگ و حیله در میان خویش قرار ندهید تا قومی بعد از استواریش بلغزد و به سبب بازداشتن مردم از راه خدا سزای آن را بچشید و برای شما عذاب بزرگی قرار داده‌اند».

از اهل فساد پیمان نگیرید

بر آنها لازم است امر به معروف و نهی از منکر کنند و در میان خویش کسی را که ظلم و فحشایش آشکار است دعوت نکنند و نوجوانی را که هنوز به سن بلوغ نرسیده دعوت نکنند تا مایه فتنه در بینشان نباشد و با کسی معاشرت نکنند که به سبب آن مورد اتهام قرار گیرند و از کسی به خاطر هدف فاسدی تکریم ننمایند.

نکوهش ولایت و دوستی مطلق به حق یا باطل

هرکس با فردی هم پیمان شود تا با کسی که او دوست دارد دوستی و با کسی که او دشمنی دارد دشمنی نماید پیمانش از همان نوع پیمانهایی است که تلاشگران راه شیطان از لشکریان تاتار داشتند، و امثال این افراد از جمله مجاهدان فی سبیل الله نیستند و جزو لشکریان مسلمان نیز محسوب نمی‌شوند بلکه از جمله لشکریان شیطان هستند بلکه شایسته است استادی به شاگردش بگوید: بر تو عهد و پیمان خداست که هر آن کسی را دوست بدارید که خدا و رسولش دوست می‌دارند و با دشمنان خدا و

رسولش دشمنی و بر اساس نیکی و احسان با دیگران همکاری نمائید. هرگاه حق با من بود حق را یاری ده و اگر من بر باطل بودم باطل را کمک مکن، اگر کسی چنین التزامی را بگیرد از جمله مجاهدین فی سبیل الله است، آنها که می‌خواهند همه دین از آن خدا و کلمهٔ الله برتر و والاتر باشد. در صحیحین آمده که به رسول خدا ﷺ گفتند: نفری به خاطر شجاعت و یکی به خاطر تعصب جاهلی و دیگری به خاطر ریا می‌جنگد کدام یک از آنها کارشان در راه خداست؟ فرمود: «**مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ**»[1]. «هرکس بجنگد تا کلمه خدا بالاتر باشد او در راه خدا حرکت نموده است». پس هرگاه مجاهدی به خاطر تعصب برای مسلمانان می‌جنگد و یا به خاطر اینکه مردم او را ستایش نمایند و یا به خاطر شجاعت جنگ می‌کند، تا زمانیکه فقط به خاطر اعلای کلمه الله جهاد نکند جنگیدنش در راه خدا نیست. با این وصف کسی که بهترین تعلیم دادنش بر اساس و مبنای فاسدی است تا سرانجام فردی را بر علیه مخلوقی دیگر حمایت نمایند چگونه در راه خدا می‌باشد؟ کسی که چنین کاری را انجام دهد عملش از جمله اعمال اهل جاهلیت و پیروان تاتار می‌باشد که از دین خارج بودند و چنین افرادی مستحق مجازات شرعی هستند تا آنها و امثالشان را از مانند چنین تفرقه و اختلافی دور نماید و سرانجام همه دین از آن خدا و اطاعت و فرمانبری از آن خدا و رسولش باشد و برپا دارنده عدالت گردند و به خاطر خدا و رسولش دیگران را دوست بدارند و به خاطر آنها از دیگران حمایت و به معروف امر نمایند و از منکرات نهی کنند.

۱- رواه البخاری و مسلم.

دریافت کردن مال برای کارهایی که سبب حمایت کردن جهاد در راه خداست

تعلیم دهندگان این حق را دارند که برای اعمالی که از این قبیل است پولی را مقرر دارند بنابراین دریافت نمودن مقرری و پاداش به خاطر تعلیم این حرفه ها جایز است و چنین شغلی از جمله بهترین شغلهاست، لذا اگر فراگیرنده فنون به استاد یا تعلیم دهنده اش به خاطر عمل انجام داده هدیه‌ای تحویل دهد یا چیزی را در مقابل آن پرداخت نماید و وسایلی را برایش تهیه یا کرایهٔ مغازه‌ای را برایش بپردازد جایز است و در چنین حالتی استاد نیز باید قبول کند و بخشش معاوضه‌ای در چنین مواردی از جمله افضل اعمال است حتی در شریعت بخشیدن عوض برای مسابقه دهندگان از غیر آنها نیز جایز است.

اگر حاکم مسلمانان مالی از بیت المال اعم از تیر یا اسب یا شتر و امثال آن را برای مسابقه دهندگان خارج گرداند به اتفاق ائمه جایز است و در صورتی که یک فرد مسلمان برای این کار مالی را قرار دهد مأجور می‌باشد و به همین منظور اگر فردی برای تعلیم دهندگان این امورات بخششی بنماید به خاطر انجام آن پاداش دریافت می‌دارد، چون این کارها نفعش برای همه مسلمانان است لذا چه به صورت فردی و یا جمعی پرداختن مال در این راه جایز است.

اصل این کار ناشی از آن است این اعمال وسیله حمایت از جهاد می‌باشند و مقصود از جهاد در راه خدا نیز این است که، همه دین از آن او باشد و کلمه خداوند متعالی و برتر گردد.

خلاصه دین

خلاصه دین دو چیز می باشد:

اول اینکه: غیر از الله تعالی را پرستش ننمائیم.

دوم اینکه: او را همانگونه که تشریع نموده عبادت کنیم و به وسیله امورات بدعی او را عبادت ننمائیم همانگونه که فرموده است: ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [ملك: ۲]. «تا شما را بیازمید که کدامیک بهتر عمل می کنید».

فضیل بن عیاض گوید: معنی آن خالص و صائب باشد. به او گفته شد معنی آنها چیست؟ جواب داد: عمل اگر خالص باشد ولی صائب نباشد قبول نمی‌گردد و هرگاه صائب باشد ولی خالص نباشد مقبول نیست حتی زمانی که هم خالص و هم صواب باشد. خالص آن است که برای خدا باشد و صائب این است که بر اساس سنت صورت گرفته باشد.

عمر بن خطاب در دعایش می‌گوید: «**اللهم اجعل عملي كله صالحًا، واجعله لوجهك خالصًا، ولا تجعل لأحد فيه شيئًا**» «پروردگارا عملم را همگی صالح گردان و آن را برای خود خالص نما و در آن شریکی قرار مده». این همان دین اسلامی است که خداوند رسولانش را به خاطر آن مبعوث و کتابهایش را به خاطر آن نازل کرده است و آن تسلیم شدن برای پروردگار واحد است، هرکس برای او تسلیم نگردد، از عبادتش روی برتافته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰]. «کسانی که از عبادت من تکبر ورزند

ذلیلانه و با خواری آنها را وارد جهنم می‌کنم». و هرکس برای خداوند و دیگری تسلیم شود چنین فردی مشرک است و خداوند مشرکان را نمی‌بخشد چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ﴾ [نساء: ۴۸]. لذا خداوند دارای حقی است که هیچ مخلوقی با او در آن شریک نیست. پس جز الله عبادت نمی شود و جز او نباید از کسی خوف داشت و جز برای او نباید تقوی پیشه کرد و تنها باید بر او توکل نمود و فقط باید او را طلبید و به فریادرسی خواند همانگونه که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا فَرَغۡتَ فَٱنصَبۡ ٧ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرۡغَب ٨﴾ [انشراح: ۷– ۸]. «هرگاه از کار فارغ شدی در عبادت خدا بکوش و به سوی پروردگار خویش توجه نما». و می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾ [اسراء: ۲۳]. «و پروردگارت امر کرده جز او را نپرستید». و می‌فرماید: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَخۡشَ ٱللَّهَ وَيَتَّقۡهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ٥٢﴾ [نور: ۵۲]. «هرکس خدا و رسولش را اطاعت و از خدا بترسد و تقوای او را داشته باشد آنها رستگاران هستند». پس اطاعت از آن خدا و رسولش و خوف و تقوی تنها از آن خداست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ رَضُواْ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤۡتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَرَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى ٱللَّهِ رَٰغِبُونَ ٥٩﴾ [توبه: ۵۹]. «اگر به آنچه خدا و رسول به آنها داده راضی بودند و می‌گفتند: خداوند برایمان کافی است و خداوند از فضل خود و رسولش خواهد داد و به سوی الله تعالی راغب و خواهانیم». پس رغبت و کفایت تنها از آن خداست ولی دادن از آن خدا و رسول می‌باشد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾

[حشر: ۷]. «هر چیز را رسول خدا به شما دهد برگیرید و از هر چیزی شما را نهی کند دوری جوئید».

میزان، کتاب خدا و سنت رسولش می‌باشد

حلال آن چیزی است که او حلال نماید و حرام آن چیزی است که او حرام گرداند، دین چیزی است که او تشریع گرداند. بنابراین هیچ فردی اعم از مشایخ و پادشاهان و علماء و حاکمان و تعلیم دهندگان و سائر مخلوقات حق خارج گشتن از آن را ندارند بلکه همگی مخلوقات لازم است به دین اسلام متدین باشند دینی که خداوند، پیامبرانش را برای آن مبعوث داشت که همگی در دین پایان دهند. رسولان و بزرگ اولاد آدم و امام و پیشوای پرهیزگاران و بهترین مخلوقات و شایسته‌ترین آنها محمد بنده خدا و رسولش ﷺ جمع گردیده است، هرکس در هر مقام و موقعیتی که باشد در صورتی که دستوری بدهد باید آن را بر کتاب خدا و سنت رسولش عرضه داشت در صورت موافقت با آن قبول، و در غیر این صورت مردود می‌باشد همانگونه که در صحیحین آمده می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»[1]. «هرکس کاری را انجام دهد و دستور ما بر آن نباشد آن کار مردود است». لذا مشایخ و علماء که در احوالات و اقوالشان، معروف و منکر و هدایت و گمراهی وجود دارد لازم است که آن را به خدا و رسولش برگرداند، هر آنچه را خداوند متعال و رسولش قبول کنند بپذیرند و آنچه را که خداوند متعال و رسولش رد کنند مردود دارند. در مورد تعلیم

۱- رواه البخاری و مسلم.

دهندگان و امثال آنها نیز همینگونه می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [نساء: ۵۹]. «ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را فرمانبری کنید و پیامبر را فرمانبری کنید و فرمانروایان از جنس خویش را نیز اطاعت نمایید و اگر در چیزی دچار اختلاف شدید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن را به خدا و رسولش برگردانید این کار به اعتبار سرانجام، بهتر و نیکوتر می‌باشد». و می‌فرماید: ﴿كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِۚ وَمَا ٱخۡتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۖ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلۡحَقِّ بِإِذۡنِهِۦۗ وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ ٢١٣﴾ [بقره: ۲۱۳]. «مردم یک امت واحد بودند سپس خداوند متعال پیامبران بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث داشت و همراه آنان کتاب را به حق فرو فرستاد تا در آنچه که در آن اختلاف نمودند داوری کند و تنها کسانی که به آنها کتاب داده شده بود بعد از آنکه برایشان روشن گردید به خاطر ظلم و حسادت اختلاف نمودند پس خداوند مؤمنان را به آن حق که در وی به اراده خود اختلاف نمودند راهنمایی کرد و خداوند هرکس را بخواهد به راه راست راهنمایی می‌کند».

از خداوند متعال خواهانیم که ما و باقی برادرانمان را به راه راست راهنمایی گرداند راه پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان آنها که مشمول نعمت پروردگار شدند و آنها چه خوب دوستانی هستند.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

وصلى الله على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه وسلم